

دوفصلنامه علمی تخصصی سلفی پژوهی، سال دوم ♦ شماره ۳ ♦ بهار و تابستان ۱۳۹۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۰۵ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۲/۰۱ ♦ صفحات: ۴۵-۷۰

بررسی عوامل توسعه نواقض الاسلام در تفکر مفتیان وهاپی، با تاکید بر هیئت افتای عربستان

حسین قاضی زاده*

نجم الدین طبسی**

چکیده

در تفکر وهابیت، موضوع نواقض الاسلام اولین قدم در اثبات تکفیر معین بوده و از اهمیت خاصی برخوردار است. یکی از مهم‌ترین آسیب‌هایی که به استدلال وهابیت در تکفیر وارد است، در موضوع نواقض الاسلام می‌باشد. مبانی وهابیت در بحث نواقض الاسلام، به توسعه مفهومی و مصداقی این موضوع انجامیده و بسیاری از مسلمانان را در برگرفته است. نادیده گرفتن قید "ضروری" در نواقض الاسلام، عدم توجه به نفس فعل مکلف، تفسیر به رای در مفاهیم مرتبط، ظاهرگرایی و خلط نواقض الایمان با نواقض الاسلام از جمله این مبانی می‌باشند. ماحصل پذیرش این مبانی، سیر صعودی مصادیق نواقض و توسعه تکفیر، از موسس وهابیت، تا مفتیان امروزی آن می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: نواقض الاسلام، نواقض الایمان، ظاهرگرایی، عبادت، هیئت کبارالعلماء، لجنة الفتاوی.

* دانش آموخته حوزه علمیه قم، محقق دارالاعلام لمدرسة اهل البيت، دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب.

h.ghazizade110@gmail.com

** استاد حوزه علمیه قم.

مقدمه

هر آئینی برای خود حدود و ثغوری دارد که خروج از آن محدوده به منزله خروج از آئین تلقی شده و پیروان آن، از رسیدن به این مرحله منع می‌شوند. دین اسلام نیز مرزهایی دارد که خروج از آن، به منزله خروج از اسلام می‌باشد که در اصطلاح فقهی به آن ارتداد می‌گویند.

برای حکم به ارتداد، باید دو مرحله کلی را سپری کرد که هر مرحله نیز دارای شرایط خاص خود می‌باشد. مرحله اول که در ادبیات سلفیه، تکفیر مطلق گفته می‌شود، صدور قول یا فعلی است که با اصل اسلام در تضاد باشد.

مرحله دوم نیز پس از اثبات تکفیر مطلق آغاز شده و در آن، موانع تکفیر بررسی می‌شود؛ در واقع اگر شخص برای انجام کاری که منجر به خروج از اسلام شده، عذری بیاورد، تکفیر نخواهد شد؛ اما اگر در انجام عمل خود معذور نبوده و عذری نداشته، تکفیر خواهد شد که به این مرحله در اصطلاح سلفیه، تکفیر معین گفته می‌شود.

اصل موضوع تکفیر و ارتداد در دین اسلام از موارد غیر قابل انکار است؛ اما تفکر وهابی و سلفی بیشترین تعالیم خود را روی این موضوع متمرکز کرده و به مقدار قابل توجه‌ای به حجم و توسعه آن افزوده‌اند. چنان‌که مواردی تحت عنوان نواقض الاسلام مطرح شده که پیش از ظهور این تفکر سابقه نداشته است. تذکر به این نکته لازم است که مفتیان این آئین، در هر دوره بر شدت و حجم نواقض افزوده و به نظر می‌رسد، این سیر رو به صعود بی‌وقفه ادامه خواهد داشت.

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، عوامل توسعه نواقض الاسلام در آئین وهابیت است که علاوه بر روشن شدن علل توسعه، انحراف ایشان از تعالیم اهل سنت نیز روشن می‌گردد.

موارد مذکور در این مقاله، سرفصل نقاط آسیب‌پذیر تفکر وهابیت در موضوع نواقض الاسلام است؛ گرچه هریک از موارد پنج‌گانه، خود مقاله‌ای مفصل برای نقد را

مطالبه می‌کند، اما سعی بر آن است که به صورت جداگانه، به بررسی هریک از موارد پرداخته شود.

تکفیر مطلق؛ ارتکاب نواقض الاسلام

ارتداد به واسطه اسبابی حاصل می‌شود که مفتیان وهابی از آن به عنوان نواقض الاسلام تعبیر می‌کنند.^۱ این اسباب از چهار محور قول، اعتقاد، فعل و شک تشکیل شده‌اند که در ادامه با مثال‌هایی توضیح داده می‌شوند.^۲

۱. قول؛ مانند سب الله یا رسول الله ﷺ یا سب دین؛

۲. اعتقاد؛ مانند اعتقاد به شریکی برای خداوند در تدبیر عالم؛

۳. فعل؛ مانند سجده بر بت یا اهانت به قرآن کریم؛

۴. شک؛ مانند شک در خبری که در قرآن کریم آمده و یا شک در کفر کسی که

اجماع بر کفر او وجود دارد؛ مانند مشرکان بت‌پرست، یا شک در کفر یهودی یا مسیحی.^۳

همان‌طور که از توضیحات و مثال‌های فوق قابل برداشت است، موضوع نواقض الاسلام ناظر به اشخاص و افراد نیست؛ بلکه ناظر به افعال و اعمالی است که از شخص صادر می‌شود؛ در واقع اگر آنچه صادر شده با اصل اسلام در تناقض باشد، نواقض الاسلام حاصل شده است. اما موضوع تکفیر معین، ناظر به خود شخص بوده و به این سوال می‌پردازد که آیا می‌توان فردی را به واسطه ارتکاب نواقض الاسلام، مرتد دانست یا خیر؟

۱. وأسباب الردة، ويعبر العلماء عنه بقولهم: نواقض الاسلام. (شنيقي، محمد بن محمد، شرح زاد المستقنع).

<http://almsauod.com/2015-11-18-08-22-59/2015-11-24-07-18-49>

۲. الرَّاجِعُ عَنْ دِينِ الْإِسْلَامِ إِلَى الْكُفْرِ إِمَّا نَطَقًا أَوْ إِعْتِقَادًا أَوْ شَكًّا، وَقَدْ يَحْصُلُ بِالْفِعْلِ. (ابن مفلح، ابراهيم بن محمد، المبدع في شرح المقنع، ج ۷، ص ۴۷۸).

۳. فالقول بالكفر. بأن يسب الله وأما بالاعتقاد. فكأن يعتقد أن لله شريكا يدبر الكون معه. وأما بالفعل. فكأن يسجد للصنم ... وأما الشك فكأن يشك بخبر الله الذي جاء في القرآن. (خليل، احمد بن محمد، شرح زاد المستقنع للخليل،

ج ۶، ص ۲۲۵). <http://shamela.ws/browse.php/book-96613/page-2726>



در واقع، زمانی پاسخ به این سوال روشن می شود که تمام موانع و مواردی که ممکن است شخص را معذور کند، مورد بررسی قرار بگیرد. موضوع نواقض در عین اینکه موضوعی پذیرفته شده در جمیع فرق اسلامی است، اما در بین شیوخ سلفی به صورتی خاص مورد استفاده قرار می گیرد که نتیجه آن، گسترش حداکثری نواقض الاسلام و شمول بسیاری از مسلمانان در محدوده آن می باشد. در ادامه به چند مورد خاص از تفکر وهابیت که به توسعه نواقض الاسلام منجر شده، اشاره می شود.

۱- نادیده گرفته شدن قید "ضروری" در نواقض الاسلام

نواقض الاسلام به معنای مسائلی است که با اصل اسلام در تضاد است و نمی توان در عین اعتقاد به اسلام، به آنها معتقد بود؛ اما قبل از آن، باید روشن شود که اسلام چیست؟ احکام آن کدام است؟ و چه مواردی موجب نقض اسلام خواهد بود؟ چرا که تا جواب این سوال ها روشن نباشد نمی توان عناوین ناقض اسلام را تشخیص داد.

تعیین حدود و ثغور اسلام با وجود فرق و مذاهب مختلفی که در امت اسلامی ایجاد شده و برداشت های متعددی که در اعتقادات و احکام و اخلاق و... در هریک از فرق به جود آمده، بسیار مشکل است؛ در واقع قطع و یقین در خصوص اینکه چه موضوعی مورد نظر اسلام است و چه موضوعی از اسلام نیست، به سادگی قابل شناسایی نمی باشد. باید به این نکته توجه کرد که فقط زمانی می توان حکم کرد که ناقض اسلام صورت گرفته، که بدون هیچ شک و تردیدی بتوان گفت، این عمل خاص (که مورد نقض واقع شده) بخشی از اسلام است؛ بنابراین مهمترین شرط در موضوع نواقض الاسلام این است که ناقض، بخشی از ضروریات دین باشد؛ به این معنا که موضوع مورد نقض، با اجماع مسلمانان، داخل در اسلام بوده باشد.

مواردی مانند کفر یا شرک به خداوند، قطعاً خروج از اسلام را در پی خواهد داشت؛ همان طور که انکار نبوت پیامبر ﷺ نیز به طور قطع با اصل اسلام در تضاد است؛

چراکه ورود به اسلام با شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اعظم ﷺ حاصل خواهد شد؛ لذا نقض این دو، خروج از اسلام را در پی دارد؛ چنان‌که انکار قرآن کریم و موضوعات مسلمی مانند نماز نیز همین‌گونه می‌باشند.

شرط "ضروری بودن" را می‌توان از بدیهیات بحث نواقض الاسلام دانست که گاهی با عنوان "ضروری" و گاهی با عنوان "اتفاقی" و گاهی نیز با عنوان "اجماعی" از آن یاد می‌شود؛ چنان‌که در آثار بزرگان حنبله نیز به وفور مورد تاکید قرار گرفته است.

وَمَنْ اَعْتَقَدَ حِلَّ شَيْءٍ اُجْمِعَ عَلَى تَحْرِيمِهِ، وَظَهَرَ حُكْمُهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ،
...مِمَّا لَا خِلَافَ فِيهِ، كُفِّرَ!^۱

کسی که اعتقاد به حلیت چیزی داشته باشد که اجماع بر تحریم آن وجود داشته و حکم آن بین مسلمین ظاهر باشد ... از مسائلی که اختلافی در آن نباشد، تکفیر می‌شود.

اما آنچه برخی شیوخ وهابی در موضوع نواقض الاسلام مطرح می‌کنند، اصل ضروری بودن برای ناقض را زیر سوال می‌برد و آن را انکار می‌کند.

بن‌باز رئیس سابق هیئت کبارالعلماء در لجنة الفتاوا، آورده است:

فقد يعدها زید مثلاً أربعمئة ناقض، ويعدها الآخر خمسمئة ناقض، لأنه استنبطها من أدلة أخرى، فهذا يخضع للأدلة الشرعية، نواقض الاسلام تخضع للأدلة الشرعية،^۲

گاهی زید، چهار صد ناقض اعتبار می‌کند و دیگری پانصد ناقض؛ زیرا او از ادله دیگر این نواقض را استنباط کرده است. این تابع ادله شرعیه است. نواقض تابع ادله شرعیه هستند.

طبق این مبنا اگر فقیهی ادعا کند که براساس ادله شرعیه، فلان موضوع ناقض اسلام است، می‌تواند حکم به مرتد بودن مرتکب آن بدهد. اگر فقیه دیگری نیز مدعی باشد، فلان موضوع دیگر نیز ناقض است، او نیز می‌تواند حکم به مرتد بودن مرتکب آن بدهد؛

۱. ابن‌قدامة، عبدالله بن أحمد، المغنی لابن‌قدامة، ج ۹، ص ۱۱.

۲. بن‌باز، عبدالعزيز، فتاوی نور علی الدرب، ج ۴، ص ۱۰۷.



بنابراین اگر آن فقیه در مصدر مفتی رسمی دولت باشد، می تواند نظر خویش را اجرایی نماید و این همان حذف قید ضروری بودن ناقض، برای اثبات ارتداد شخص می باشد.

۲- عدم توجه به فعل مکلف برای تعیین نواقض الاسلام

برای آنکه عملی جزء موضوع نواقض الاسلام محسوب شود، باید نفس فعل صادر شده از سوی مکلف، مورد بررسی قرار گیرد؛ نه اینکه عنوان دیگری بر فعل نهاده شده و همان عنوان خاص، ملاک قضاوت قرار گیرد.

به عنوان مثال اگر شخصی منکر وجوب نماز در دین باشد، باید نفس همین عنوان مورد بررسی قرار گیرد؛ یعنی باید پرسید که آیا انکار وجوب نماز جزء نواقض الاسلام محسوب می شود یا خیر؟

مثال دیگر اینکه، اگر کسی قائل به حلیت ربا بود، باید نفس این عنوان ملاک تشخیص نواقض الاسلام قرار گیرد؛ در واقع نباید عنوان دیگری مانند مخالفت با کتاب خدا، یا مخالفت با پیامبر ﷺ بر عمل نهاده و سپس نتیجه گرفت که منکر حرمت ربا، مرتکب نواقض شده و از اسلام خارج است.

این موضوع در بسیاری از مواردی که مفتیان وهابی به عنوان ناقض اسلام مطرح کرده اند رعایت نشده و به صورت عمدی یا سهوی مورد غفلت واقع شده است. از جمله مواردی که در نظر مفتیان وهابی ناقض اسلام شمرده شده، موضوع "استغاثه به اولیا الهی" است. آنها نفس استغاثه را ملاک و ناقض اسلام قرار نمی دهند؛ بلکه ابتدا استغاثه را شرک به خداوند قلمداد کرده و سپس عنوان شرک را ملاک قرار داده و آن را ناقض اسلام برمی شمردند.

أما المكفرات فكثيرة، وتسمى: نواقض الاسلام، وأعظمها: الشرك بالله؛ كدعاء الأموات، والاستغاثة بهم ... لقول النبي صلى الله عليه وسلم لما سئل: «أي الذنب أعظم؟ قال: أن تجعل لله ندا وهو خلقك»^۱

۱. دویش، احمد، فتاوی اللجنة، ج ۲، ص ۱۱.

موجبات کفر بسیار است که نواقض الاسلام نامیده می‌شود و بزرگترین ایشان شرک به خداوند است؛ مانند درخواست از اموات و استغاثه به ایشان ... به خاطر کلام پیامبر ﷺ "زمانی که از ایشان پرسیده شد کدام گناه بزرگتر است فرمود: اینکه برای خدا شریکی قرار دهی در حالی که او تو را خلق کرده است"

براساس این متن، آنها ابتدا استغاثه را شرک خوانده و بعد از آن، به عنوان یک امر مسلّم، حکم به ناقض بودن شرک کرده‌اند. در آخر هم به حدیثی که ضروری بودن این مسأله را ثابت می‌کند، استناد شده است.

موردی دیگر از این خلط مبحث (از میان موارد متعددی که در این موضوع وجود دارد) در موضوع ذبح، برای اولیا الهی است که ابتدا عنوان شرک بر آن نهاده شده و سپس ناقض اسلام شمرده شده است.

ابن عبدالوهاب در نواقض الاسلام ده‌گانه خود آورده است:

اعلم أن من أعظم نواقض الاسلام عشرة: الأول: الشرك في عبادة الله وحده لا شريك له، والدليل قوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ ومنه الذبح لغير الله كمن يذبح للجن أو القباب.^۱

بدان که نواقض الاسلام ده مورد است. اول، شرک در عبادت خدای بی‌شریک است و دلیل آن کلام خداوند است که فرمود "خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد و غیر آن را بر هر کس که بخواهد، خواهد بخشید" از موارد شرک به خدا ذبح برای غیر است؛ مانند کسانی که برای جن و یا مقابر ذبح می‌کنند.

باید گفت که ابن عبدالوهاب نیز دچار چنین مغالطه‌ای شده است؛ در واقع روش صحیح در تشخیص ناقض اسلام این است که، خود عنوان استغاثه به اولیا الهی و یا ذبح برای ایشان در نظر گرفته شود؛ سپس به این سوال پاسخ داد که آیا جمیع فرق اسلام، قائل به حرمت استغاثه و ذبح برای ایشان هستند یا خیر؟

در صورتی که همگی حکم به حرمت داده باشند، مسأله از ضروریات دین محسوب گردیده و قائلین به جواز، منکر ضروری می‌باشند؛ در نتیجه این عمل ناقض اسلام



۱. ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ج ۶، ص ۲۱۲.

شمرده شده و مرتکب آن مشرک خواهند بود. اما باید پرسید که آیا جمیع فرق اسلامی، حکم به عدم جواز استغاثه و ذبح برای اولیا الهی داده‌اند؟!

۳- تفسیر به رای در مفاهیم مرتبط

موضوع دیگری که تاثیر عمیقی در بحث نواقض الاسلام ایجاد کرده، تفسیر به رای در مفاهیم کلیدی است. این کار به صورت غیر مستقیم دایره نواقض الاسلام را وسیع‌تر کرده است. مفتیان وهابی با تفسیری خاص از مفهوم بدعت، سلف و... ضوابطی را ایجاد کرده‌اند که نتیجه آن در اسلام و کفر افراد، تعیین کننده است.

از جمله مفاهیمی که به واسطه تفسیر به رای، محدوده نواقض الاسلام را وسیع‌تر کرده، مفهوم عبادت است. مفتیان وهابی با تفسیر خاصی که از مفهوم عبادت ارائه داده‌اند، موجب گسترش دامنه آن شده‌اند؛ زیرا آنها در اکثر مواردی که به عنوان شرک و نقض اسلام مطرح می‌شود، عنوان عبادت را بر آن حمل کرده و در آخر، شرک الوهی را اثبات می‌کنند.

ابن عبدالوهاب در خصوص انواع عبادت، مصادیق متعددی مانند استغاثه و نذر و ذبح و... را به عنوان عبادت مطرح کرده است. در آخر نیز حکم به شرک در الوهیت کسانی را صادر نموده، که نسبت به اولیا الهی استغاثه کرده و یا نذر و ذبحی داشته‌اند.

فما أنواع العبادة التي لا تصلح إلا لله تعالى؟ قلت: من أنواعها: الدعاء والاستعانة والاستغاثة، وذبح القربان، والنذر، والخوف، والرجاء، والتوكل، والإنابة، والمحبة، والخشية، والرغبة والرغبة، والتأله، والركوع، والسجود، والخشوع، والتذلل، والتعظيم الذي هو من خصائص الإلهية.^۱

انواع عبادتی که جز خدا کسی استحقاق آن را ندارد کدام است؟ از انواع آن، درخواست و استعانت و استغاثه و ذبح و نذر خوف و رجاء و توکل و توبه و محبت و ترس و اشتیاق و تضرع و رکوع و سجود و خشوع و تذلل و تعظیم است که مختص به خداوند می‌باشد.

۱. ابن عبدالوهاب، محمد، مجموعة رسائل في التوحيد والإيمان، ص ۳۷۹.

همان‌طور که در عبارت فوق روشن است، تمام موارد مذکوری که عبادت خوانده شده‌اند، اگر برای غیر خدا به کار برده شود، عبادت غیر خواهند بود و موجب نقض اسلام شده و شرک می‌باشند؛ لذا اکثر نواقض الاسلام از نگاه وهابیت، به واسطه عنوان "عبادت غیر خدا" ناقض گردیده و این، اهمیت تفسیر مفهوم عبادت را اثبات می‌کند. از آنجا که تفسیر معنای عبادت، نقش تاثیرگذاری در مباحث نواقض الاسلام دارد، اگر از عبادت، تفسیری حداکثری ارائه گردد و تعظیم و خضوع (ولو بدون اعتقاد به ربوبیت) در مفهوم آن قرار داده شود، درخواست از اولیا خدا و یا نذر و ذبح برای ایشان را شامل خواهد شد و در نتیجه باید این موارد را ناقض اسلام دانست؛ در واقع مرتکبین این اعمال، مشرک محسوب شده و از محدوده اسلام خارج شده‌اند.

اما اگر از عبادت تفسیری ارائه شود که شرط تحقق عبادت را اعتقاد به ربوبیت بدانند، در این صورت درخواست از اولیا الهی و نذر و ذبح برای ایشان، به معنای عبادت آنها نخواهد بود؛ چراکه ربوبیتی برای اولیا الهی در نظر گرفته نشده و نقضی هم صورت نگرفته است؛ در نتیجه شرکی هم اتفاق نیفتاده است.

آنچه مفتیان وهابی در تفسیر معنای عبادت ارائه می‌دهند، همان تفسیر حداکثری است که ماحصل آن، ناقض شمردن بسیاری از موارد تعامل با اولیا الهی، به خصوص بعد از موت ایشان می‌باشد؛ لذا اگر تفسیر به رای و نگاه متفاوت و خارج از چهارچوب وهابیان در موضوع عبادت که مخالف سایر فرق مسلمین است تعدیل می‌گردید، از وسعت محدوده نواقض الاسلام به مقدار زیادی کاسته می‌شد.

۴- ظاهرگرایی

یکی از مبانی معروف تفکر وهابیت، ظاهرگرایی است که به معنای نفی عقل و تاویل‌گرایی می‌باشد. ظاهرگرایی در بحث نواقض الاسلام تاثیر مستقیم داشته و منجر به توسعه آن گردیده است. به عنوان نمونه، یکی از دلایلی که از طرف وهابیت، بر شرک بودن استغاثه اقامه می‌شود، اعتقاد به وجود قدرت الهی در مخلوق است. به عبارت دیگر



وهابی‌ها معتقدند، استغاثه از اولیا الهی مشخص می‌کند که فرد، به وجود قدرت خدایی در مخلوق اعتقاد دارد.

الاستغاثه بالأموات أو بالأحياء غير الحاضرين القادرين على الإغاثة فهذا شرك؛ لأنه لا يفعله إلا من يعتقد أن لهؤلاء تصرفا خفيا في الكون فيجعل لهم حظا من الربوبية.^۱

استغاثه به اموات و یا حی غیر حاضر که قادر بر کمک نیست، شرک می‌باشد؛ زیرا به ایشان استغاثه نمی‌کند، مگر کسی که معتقد به تصرف خفی در وجود ایشان باشد و برایشان نوعی از ربوبیت را اثبات کند.

چنین استدلالی از سوی وهابیت یکی از ثمرات تفکر ظاهرگرایانه بوده و نتیجه‌ای جز ناقض شمردن استغاثه به اولیا الهی ندارد؛ در واقع از نظر آنها، شخصی که ولی خدا را مورد خطاب قرار داده و حاجت خویش را از او مطالبه می‌کند، اجابت حاجتش را نیز به دست آن ولی می‌داند؛ یعنی برای آن شخص، نوعی قدرت تصرف قائل است؛ اما نکته‌ای که تفکر ظاهرگرا از آن غفلت کرده این است که وقتی، شخصی از ولی خدا درخواستی دارد، لزوماً به این معنا نیست که آن نبی و یا ولی، خودش آن حاجت را اجابت کند که در این صورت ممکن است وجهی از شرک پیدا شود؛ بلکه شاید مراد شخص از درخواست حاجت این باشد که آن نبی یا ولی الهی، حاجتش را از خداوند مطالبه نماید؛ یعنی فقط درخواست یک دعای ساده را داشته باشد؛ نه اینکه خودش قدرت بر اجابت خواسته را دارا باشد، تا شبهه اعتقاد به قدرت تصرف در تکوین و شریک قائل شدن برای خدا پیش آید؛ در واقع می‌توان استغاثه شخص از اولیا الهی را به معنای طلب شفاعت تفسیر کرد. به عبارت دیگر، طلب حاجت، به طلب دعا برای حاجت برمی‌گردد که نزد خود وهابیت نیز امری جایز شمرده می‌شود.^۲ هرچند این تفسیر، خلاف ظاهر عبارت شخص است؛ اما زمانی که این نوع استغاثه امری متعارف

۱. ابن عثیمین، محمد، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۶، ص ۶۱.

۲. البته از نگاه وهابیت نیز طلب شفاعت در زمان حیات امری جایز است؛ برخلاف استغاثه که در زمان حیات مانند زمان ممات شرک دانسته شده، اما طلب شفاعت تنها در زمان ممات، شرک معرفی گردیده است.

باشد و حتی در قرآن کریم نمونه‌ای وجود داشته باشد، پس چگونه می‌توان با استناد به ظاهر کلام فرد، حکم شرک و کفر او را صادر نمود.

قرآن کریم در احوال قوم موسی علیه السلام و زمانی که در بیابان تیه سرگردان بودند و از ایشان درخواست آب کردند، آورده است:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾^۱

و به موسی-وقتی قومش از او آب خواستند- وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته

سنگ بزن.^۲

چنین درخواستی در آن بیابان خشک و بی‌آب، دقیقاً همان استغاثه مورد نزاع است؛ یعنی طلب حاجت از مخلوق در اموری که جز خداوند کسی قادر بر انجام آن نیست. ظاهر این عبارت آن است که گویا استغاثه کنندگان، اجابت درخواست آب را از شخص موسی علیه السلام توقع داشته‌اند؛ یعنی برای ایشان نوعی قدرت تصرف در عالم را قائل بوده‌اند؛ اما آنچه در خارج واقع شد، این بود که حضرت موسی علیه السلام خودشان این کار را انجام نداده‌اند؛ بلکه به درگاه خداوند دعا کرده و درخواست نمودند که باران بر این قوم نازل شود.

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾^۳

و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد، گفتیم: «با عصایت بر آن

تخته‌سنگ بزن.» پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت.^۴

چه بسا قصد قوم موسی علیه السلام درخواست دعایی ساده برای آمدن باران را از آن حضرت داشته‌اند؛ بنابراین دیگر هیچ قدرت تصرف در تکوین نیز برای ایشان در نظر گرفته نشده و توهم شرک نیز به وجود نمی‌آید؛^۵ براین اساس رجوع استغاثه به طلب شفاعت، امری

۱. اعراف، آیه ۱۶.

۲. ترجمه فولادوند.

۳. بقره، آیه ۶۰.

۴. ترجمه فولادوند.

۵. هر چند اصل ولایت در تکوین نزد اولیاء الهی، امر مسلمی است، قرآن کریم به صراحت بر آن صحه گذاشته، مواردی مانند زنده کردن مردگان، شفای بیماران و خبر دادن از امور غیبی به نص قرآن برای حضرت عیسی علیه السلام ثابت شده که یقیناً مراتب برتر و بالاتر آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان برگزیده او وجود دارد.



است که قرآن کریم بر آن صحنه گذاشته است؛ اما باید پرسید که چرا وهابیان اصرار دارند که استغاثه را به نوعی تفسیر کنند که حتی در زمان حیات، شرک و ناقض اسلام تلقی شود؟ هرچند ایشان حتی به تفکر ظاهرگرا نیز وفادار نیستند؛ چراکه این برداشت از استغاثه (برگشت به طلب دعا و شفاعت) نیز موافق ظاهر آیات قرآن کریم بوده و نیازی به تاویل ندارد؛ بنابراین می توان گفت این نوع برخورد با نصوص، به اسم ظاهرگرایی بوده، اما در واقع به مسمای «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَنُرِيدُونَ أَنْ يُخَدِّوا بَِيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» شباهت دارد. مورد دیگری که می توان از ثمرات نگاه ظاهرگرایانه در توسعه نواقض الاسلام معرفی کرد، مطالبی است که مفتیان وهابی در شرک بودن "تبرک" ارائه کرده اند.

أما للتبرك فلا يجوز فهذا شرك، ... كونه يتبرك بقبورهم أو بترابهم، أو يستغيث ... كل هذا من الشرك الأكبر عند أهل العلم،^۱

اما تبرک جایز نیست؛ بلکه شرک است... اینکه تبرک به قبور ایشان یا به خاک ایشان شود و از ایشان طلب حاجت گردد... تمام اینها نزد اهل علم از شرک اکبر است.

به تصور ایشان، وقتی شخصی شی ای را تبرک می کند، آن شی را طوری منشا اثر می داند که به شراکت با خداوند، در تدبیر عالم می انجامد؛ لذا محکوم به شرک می گردد؛ در حالی که ممکن است ظاهر عمل شخص در تبرک کردن اشیا این برداشت را به ذهن متبادر کند؛ اما در واقع آن شی تنها یک سبب است و خداوند امورات خود را با اسباب جاری می کند؛ چنان که در قرآن کریم به نقش اسباب برای تحقق اراده الهی تصریح شده است.

﴿إِنَّا مَكْنَالُهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾ «فَاتَّبَعَ سَبَبًا»^۲

(ما، در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم.) (و او از آن اسباب تبعیت کرد.)

البته باید گفت مفتیان وهابی حتی به تفکر ظاهرگرایانه خود وفادار نیستند؛ چراکه اگر به طور کامل به این تفکر پایبند باشند و نگاه گزینشی به آیات را کنار بگذارند،

۱. بن باز، عبدالعزیز، فتاوی نور علی الدرب، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. کهف، آیه ۸۴-۸۵.

خواهند دید که ظاهر آیات قرآن کریم نیز بر موضوع تبرک گذاشته و پیراهنی را سبب شفای چشمان نبی خدا حضرت یعقوب قرار داد. تصور اینکه "این پیراهن سببی در کنار خداست و امور خدائی از آن درخواست شده پس شرک است" در ذهن هیچ کس خطور نکرد. **«اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ»**^۱ این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا شود، و همه کسان خود را نزد من آورید.^۲

«لَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»^۳

پس چون مژده‌رسان آمد، آن پیراهن را بر چهره او انداخت، پس بینا گردید. بنابراین اگر کسی در مدعای ظاهرگرایانه خود **«تَوْمُنُ بَعْضٍ وَنُكْفُرُ بَعْضٍ»** نباشد، بازهم به نتیجه‌ای که وهابیان رسیده‌اند، نخواهد رسید. شرک دانستن موضوع نذر، نمونه دیگری است که به دلیل مبنای ظاهرگرایی، منجر به توسعه نواقض الاسلام گردیده است.

ابن تیمیه در بیان شرک بودن نذر آورده است:

وأما "النذر للموتى" من الأنبياء والمشايع وغيرهم: أو لقبورهم أو المقيمين عند قبورهم. فهو نذر شرك ومعصية لله تعالى. سواء كان النذر نفقة أو ذهبا أو غير ذلك وهو شبيه بمن ينذر للكنائس؛ والرهبان وبيوت الأصنام.^۴
اما نذر برای اموات از انبیا گرفته تا مشایخ و دیگران، اعم از قبور ایشان یا کسانی که برای زیارت قبور آمده‌اند، شرک و معصیت خداست و فرقی نمی‌کند که این نذر پول باشد یا طلا باشد یا غیر اینها؛ این عمل شبیه به نذری است که برای کنیسه‌ها و راهبان و بت‌خانه‌ها انجام می‌شود.

در این عبارت برای شرک بودن نذر، دو نوع استدلال بیان شده است. اول اینکه نذر برای اموات است و چون عملی عبادی بوده، پس منجر به عبادت اموات می‌شود. دوم

۱. یوسف، آیه ۹۳.

۲. ترجمه فولادوند.

۳. یوسف، آیه ۹۶.

۴. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۵۰۴.



اینکه این عمل نظیر عملکرد یهودیان و بت پرستان است؛ در حالی که هر دو استدلال ناشی از تفکر ظاهرگرایانه است.

در مورد استدلال اول باید گفت، زمانی که ناذر می گوید: "نذر کردم برای نبی اکرم ﷺ و یا دیگر انبیا و اولیا و یا برای زائران ایشان که مثلاً طعامی را بدهم (نَذَرْتُ لِلنَّبِيِّ او للولی او للزائرین أن أنفق طعاماً)"، قصد ناذر تقرب الی النبی ﷺ یا ولی به عنوان اله نیست؛ بلکه اهدا ثواب این عمل به مندورله است؛ هرچند شاید ظاهر لفظ، گویای چنین موضوعی نباشد؛ اما برای حکم به کفر و شرک فرد (مادامی که اعتقاد ناذر به طور قطع و یقین، شریک دانستن مندورله با خداوند نیست) نباید صرفاً به ظاهر یک لفظ استناد کرد؛ چراکه معیار، نیت قلبی ناذر است و نباید با قضاوت ظاهر عمل، سریعاً حکم صادر نمود؛ در واقع هر کس که نذری برای احدی از اولیا الهی انجام می دهد، در قلبش قصد می کند که نذر را برای خدا انجام داده و ثوابش را به آن ولی صالح اهدا نماید.^۱

تذکر این نکته لازم است که اگر پایبندی به ظاهر، به طور کامل رعایت شود، می توان حتی از ظاهر عبارت ناذر نیز این گونه برداشت نکرد؛ در واقع هرچند در نذر گفته می شود "نذر می کنم برای خدا (نذرت لله) اما ناذر برای نبی ﷺ (نذرت للنبی ﷺ)" نذر کرده است؛ اما این گونه نیست که لام در "لننبی" مانند لام در "لله" باشد؛ بلکه لام می تواند علاوه بر غایت (مانند لله)، برای انتفاع نیز به کار برده شود. مانند آیه ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾.^۲

صدقات به طور قطع باید لله باشند؛ اما می تواند به معنای انتفاع فقرا از آن، «للفقراء» نیز باشند؛^۳ لذا نه تنها اصل ظاهرگرایی خطاست، بلکه ظاهر "لام" نیز نمی تواند وهابیت را در مدعا خویش کمک کند.

۱. إنَّ المقياس هو النية القلبية، ولا يصح التسرع في الحكم وإصدار الفتوى لمجرد عمل ظاهري. (سبحانی، جعفر، الوهابية في الميزان، ص ۱۴۹).

۲. توبه، آیه ۶۰.

۳. فلو قالوا: هذا نذر للنبي، أي هذا النذر لله سبحانه لغاية انتفاع النبي به بإهداء ثوابه إليه، فاللام في قوله للنبي كاللام في قوله: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ﴾. (سبحانی، جعفر، بحوث في الملل والنحل، ج ۹، ص ۳۳۲).

مورد دیگری که به واسطه ظاهرگرایی، ملحق به نواقض الاسلام گردیده، موضوع حکم به غیر ما انزل الله است. وهابیت با استناد به ظاهر آیه «وَمَنْ لَّمْ يُحْكَمْ بِاللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۱، حکم به کفر حاکمان کشورهای اسلامی غیر سلفی کرده‌اند. هیئت کبارالعلمای وهابیت آورده است:

أما نوع التكفير في قوله تعالى: «وَمَنْ لَّمْ يُحْكَمْ بِاللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۲) فهو كفر أكبر.^۲

اما نوع تکفیر در کلام خداوند که فرمود "و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند." کفر اکبر است.

با استناد به این فتوا، بسیاری از کشورهای اسلامی دارالکفر خوانده شده و بر حکام و مسلمانانی که در این کشورها مشغول زندگی هستند، احکامی بار نموده‌اند که متأسفانه، وضعیت رقت‌باری را در عراق و سوریه و دیگر بلاد اسلامی به دنبال داشته است باید گفت در این مورد نیز، حتی اگر به طور کامل مقید به ظاهرگرایی باشیم - هرچند اصل این تقید جای بحث دارد - بازهم این نتیجه قابل مناقشه خواهد بود؛ چراکه کلمه کفر در قرآن کریم همیشه به معنای خروج از دین و کفر فقهی نیست؛ بلکه در برخی موارد صرفاً ناظر به گناه است مانند کفران نعمت.

«قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»^۳

گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم.^۴

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۵

و آن گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، نعمت شما را

افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.^۶

۱. مانده، آیه ۴۴.

۲. دویش، أحمد، فتاوی اللجنة، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳. نمل، آیه ۴۰.

۴. ترجمه فولادوند.

۵. ابراهیم، آیه ۷.

۶. ترجمه فولادوند.



﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾^۱

پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.^۲

فرعون نیز حضرت موسی (علیه السلام) را (بعد از ابلاغ رسالت و درخواست همراه کردن بنی اسرائیل) به خاطر ناسپاسی نعمت‌هایی که در اختیارش گذاشته بود، با عنوان کافر خطاب کرد.^۳

﴿وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۴

و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از ناسپاسانی.^۵

کلمه کفر در برخی موارد نیز، ناظر به برائت و بی‌زاری است.

﴿إِذْ قَالُوا الْقَوْمُ مِنْهُمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا﴾^۶

آن گاه که به قوم خود گفتند: «ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بی‌زاریم.

به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده ...»^۷

﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا﴾^۸

آن‌گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را

لعنت می‌کنند^۹

در برخی موارد کفر در مقابل ایمان است. مانند:

﴿أَفْتَوْهُمْ مَنْ يَبْغِضُ الْكِتَابَ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾^{۱۰}

۱. بقره، آیه ۱۵۲.

۲. ترجمه فولادوند.

۳. فتاوی‌ل الکلام اذن: وقتلت الذي قتلت منا وأنت من الكافرين نعمتنا عليك. (طبری، محمد، جامع البيان في تأويل القرآن، ج ۱۹، ص ۳۴۰).

۴. شعرا، آیه ۱۹.

۵. ترجمه فولادوند.

۶. ممتحنه، آیه ۴. کفرنا بکم، انکرنا ما کنتم علیه من الکفر بالله ... وظهر بیننا و بینکم العداءة و البغضاء أبدا علی کفرکم بالله. (طبری، محمد، جامع البيان في تأويل القرآن، ج ۲۳، ص ۳۱۷).

۷. ترجمه فولادوند.

۸. عنکبوت، آیه ۲۵. (یکفر بعضکم ببعض) يقول: يتبرأ بعضکم من بعض، و يلعن بعضکم بعضا. (طبری، محمد، جامع البيان في تأويل القرآن، ج ۲۰، ص ۲۵).

۹. ترجمه فولادوند.

۱۰. بقره، آیه ۸۵.

آیا شما به پاره‌ای از کتاب ایمان می‌آورید، و به پاره‌ای کفر می‌ورزید؟^۱
و در برخی موارد نیز کفر در مقابل اسلام است و مقصود همان کفر فقهی است.
مانند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیم‌شان دهی، چه بیم‌شان ندهی برایشان یکسان است؛ آنها نخواهند گروید.^۳

حال با این تعدد معنوی که در کلمه کفر وجود دارد، چگونه می‌توان با تمسک به ظاهرگرایی، کلمه «کافرون» در آیه مذکور را حمل بر معنای کفر فقهی و خروج از دین نمود؛ در حالی که احتمالات متعدد دیگری نیز در آیه وجود دارد.

قرینه‌ای که در ظاهر آیه موجود است، احتمال کفر فقهی را به حداقل می‌رساند؛ چرا که اگر بخواهیم حاکم به غیر ما انزل الله را به صورت مطلق کافر فقهی بدانیم، باید شخصی که به خاطر هوی و هوس و طمع دنیا، حکم به غیر ما انزل الله نموده را نیز خارج از دین بدانیم؛ در حالی که مفتیان وهابی نیز معتقد به این حکم نیستند؛ در واقع آنها چنین فردی را، تا زمانی که اعتقاد به حکم خود نداشته و تنها به خاطر هوی و هوس چنین حکمی نموده، کافر نمی‌دانند؛ بلکه او را فاسق می‌شمرند.

لكن إن استحل ذلك واعتقده جائزا فهو كفر أكبر، وظلم أكبر، وفسق أكبر
يخرج من الملة، أما إن فعل ذلك من أجل الرشوة أو مقصد آخر وهو يعتقد تحريم
ذلك فإنه آثم، يعتبر كافرا كفرا أصغر، وظالما ظلما أصغر، وفاسقا فسقا أصغر لا
يخرجه من الملة.^۴

اگر حکم به غیر ما انزل الله را حلال بدانند و آن را جایز شمارد، این کفر اکبر و ظلم اکبر و فسق اکبر خواهد بود که موجب خروج از اسلام می‌گردد؛ اما اگر این کار را به خاطر رشوه یا مقصود دیگری انجام دهد، اما معتقد به تحریم این کار باشد، در این

۱. ترجمه فولادوند.

۲. بقره، آیه ۶.

۳. ترجمه فولادوند.

۴. دویش، أحمد، فتاوی اللجنة، ج ۱، ص ۷۸۰.



صورت گناه کار است و کفر اصغر و ظلم اصغر و فسق اصغر خواهد بود و موجب خروج از اسلام نمی گردد.

بنابراین اگر کلمه «کافرون» در آیه مذکور، به معنای کفر فقهی باشد، باید تمام صور حاکم به غیر ما انزل الله را خارج از دین بدانیم که یقیناً در برخی از صورتها صحیح نخواهد بود؛ لذا «کافرون» باید به معنایی باشد که در تمام صور، معنایی صحیح داشته باشد و این زمانی است که کفر در آیه کفر فقهی نباشد؛ بنابراین حتی تمسک به ظاهر آیه نیز، نمی تواند نتیجه کفر فقهی بدهد.

۵- قرار دادن نواقض ایمان در نواقض الاسلام

قرار دادن نواقض الایمان به عنوان نواقض الاسلام، عامل دیگری است که موجب توسعه نواقض الاسلام در تفکر وهابیت گردیده است. اسلام به واسطه شهادتین حاصل می شود؛ اما هر مسلمانی را نمی توان مومن خطاب کرد. ایمان رتبه ای بالاتر از اسلام است که بعد از آن حاصل می شود؛ چنان که خداوند در قرآن کریم فرموده است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾

[برخی از] بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم.» و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است^۲

بنابر آیه شریفه، محل ایمان در قلب است و به باطن انسان مربوط می شود؛ ولی کسانی که دارای ایمان نیستند، خارج از اسلام نمی باشند و حکم مسلمان بر آنها بار می شود؛ اما مفتیان وهابی معتقدند، آنچه موجب خروج از ایمان می شود، موجب خروج از اسلام نیز می گردد و شخص به واسطه ارتکاب نواقض الایمان نیز، از دایره اسلام خارج می شود.

۱. حجرات، آیه ۱۴.

۲. ترجمه فولادوند.

والإسلام هو الأعمال الظاهرة، والإيمان: هو الأعمال الباطنة، وهما متلازمان
فلا يصح إسلام بدون إيمان، ولا إيمان بدون إسلام.^۱

اسلام اعمال ظاهری است و ایمان اعمال باطنی و این دو با هم تلازم دارند. اسلام
بدون ایمان صحیح نیست و ایمان نیز بدون اسلام صحیح نمی باشد.

مفتیان وهابی در حالی ایمان را ملاک اسلام قرار می دهند که خود بر باطنی بودن
ایمان تصریح کرده اند؛ در حالی که تفحص از باطن، به دستور قرآن کریم و روایات اهل
سنت ممنوع می باشد.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲

و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند مگویید: «تو مؤمن نیستی» تا بدین
بهانه متاع زندگی دنیا را بجوید.^۳

این موضوع در روایات اهل سنت نیز به صورت های مختلف مورد اشاره قرار گرفته
است. پیامبر اکرم ﷺ به یکی از صحابه که مشرکی را در جنگ، بعد از ادعای اسلام
(با این بهانه که شاید ادعای او از روی ترس بوده باشد) کشته بود، فرمود:

فقال: «هلا شققت عن قلبه حتى يستبين لك؟» قال: ويستبين لي يا رسول
الله ﷺ؟ قال: «قد قال لك بلسانه فلم تصدقه على ما قال في قلبه»^۴

فرمود: آیا قلبش را شکافتی تا برایت روشن شود؟ گفت: آیا باید برای من روشن
شود یا رسول الله ﷺ؟ حضرت فرمود: او با زبانش آنچه در قلبش بود بیان کرد، اما
او را تصدیق نکردی.

طبق نقل طبرانی، برخی از صحابه مشاهده کردند که بعد از دفن مردی که ادعای
اسلام کرده بود، جسم او دوباره روی سطح زمین قرار دارد. جوانان، برای دومین بار او را
دفن کردند؛ اما صبح روز بعد، بازهم روی زمین قرار داشت. برای مرتبه سوم نیز او را
دفن کردند؛ اما روز بعد نیز روی زمین قرار گرفته بود. اصحاب جریان را به

۱. دویش، احمد، فتاوی اللجنة، ج ۲، ص ۱۰.

۲. نساء، آیه ۹۴.

۳. ترجمه فولادوند.

۴. طبرانی، سلیمان، المعجم الكبير، ج ۱۸، ص ۲۲۶؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری،
ج ۱۲، ص ۱۹۵؛ مقدسی، عبدالغنی (م ۶۰۰ ق)، تحريم القتل وتعظيمه، ج ۱، ص ۱۶۲.



پیامبر ﷺ اطلاع دادند. گویا اصحاب گمان می کردند، زمین، مرده را به خاطر شدت گناهان قبول نمی کند، اما حضرت فرمودند:

"أما إنها تقبل من هو شر منه، ولكن الله أراد أن يعلمكم تعظيم الدم؛^۱ همانا زمین بدتر از او را در خود جای داده است؛ لکن خداوند می خواهد به واسطه این جریان، عظمت خون را به شما یادآوری کند.

کشته شدن مردی که به طور قطع به مرحله ایمان نرسیده و تنها در ظاهر و به زبان اسلام را قبول کرده و هیچ عملی از اعمال اسلام را انجام نداده، آنقدر اهمیت دارد که خداوند این معجزه را سه مرتبه جلوی چشم صحابه قرار دهد؛ در واقع این معجزه، عظمت ریختن خون مدعی اسلام را روشن ساخت تا مبادا خون کسی به ناحق ریخته شود؛ اما امروزه طبق فتاوی مفتیان وهابی، مسلمانانی که مدعی اسلام بوده و عامل و معتقد به دستورات آن هستند، به بهانه اینکه ناقض اسلام و ناقض ایمان انجام داده اند، کافر قلمداد شده و قتل عام می شوند.

من صدر منه ناقض من نواقض الإيمان والإسلام وأقيمت عليه الحجة فأصر على عمله وكابر - فإنه يطلق عليه الكفر.^۲
کسی که از او ناقضی از نواقض الایمان و اسلام صادر شود و بعد از اقامه حجت مجدداً عمل را انجام دهد، بر او اطلاق کفر می گردد.

سیر صعودی مصادیق نواقض تفکر وهابیت

آنچه گذشت، مجموعه عواملی بود که در تفکر وهابیت، نسبت به توسعه مفهوم و مصادیق نواقض الاسلام تاثیر بسیاری داشته است. مواردی که در بین علما و بزرگان دیگر فرق اسلامی، مورد قبول نبوده و مبدع این نوع تفکر، در بین مفتیان وهابیت ظهور کرده است. این نوع نگاه در تفکر وهابیت دارای یک سیر تکاملی و رو به صعود است که همین موضوع، مؤیدی بر بی سابقه بودن چنین نگرشی می باشد. این سخت گیری در

۱. طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۲۶.

۲. دویش، أحمد، فتاوی اللجنة، ج ۲۷، ص ۴۲۵.

موضوع نواقض را می‌توان، از ابن عبدالوهاب تا مفتیان امروزی وهابیت (هیئت کبارالعلمای عربستان) دنبال کرد.

ابن عبدالوهاب نواقض الاسلام را ده مورد عنوان می‌کند؛^۱ اما در نگاه مفتیان امروزی وهابیت، دیگر حصر نواقض در ده مورد نیست؛ بلکه محدوده‌ای به مراتب وسیع‌تر را در بر می‌گیرد. ابن عثیمین و بن باز معتقدند، نواقض الاسلام نه تنها محصور به ده عدد نیست، بلکه حصری برای آن وجود ندارد؛^۲ علاوه بر این فتوا، همان‌گونه که قبل از این اشاره شده؛ بن باز معتقد است، نواقض، تابع نظر شخصی هر فقیه است و تابع ضروری بودن مسأله نمی‌باشد. البته در سخنان شیوخ وهابی، اشاره‌ای به این موضوع نشده که دین، با تعالیم محصور خود (به‌خصوص نسبت به ضروریات) چگونه نواقض نامحدود دارد؟!^۳

وهابیت در موضوع نواقض، مواردی را به عنوان ناقض ذکر می‌کنند که بین امت اسلامی امری جایز و بلکه مستحب بوده و غیر از مفتیان وهابی، کسی حکم به شرک و کفر آن نکرده است. مواردی از قبیل استغاثه،^۴ طلب شفاعت،^۵ نذر،^۶ ذبح،^۷ تبرک،^۸ طواف دور ضریح،^۹ ادعای علم غیب نسبت به انبیا و اولیا الهی،^{۱۰} ترک نماز،^{۱۱} حکم به

۱. اعلم أن نواقض الاسلام عشرة نواقض ... (ابن عبدالوهاب، محمد، مجموعة رسائل في التوحيد والإيمان، الرسالة التاسعة نواقض الاسلام، ص ۳۸۷).
۲. شيخ الإسلام رحمه الله ذكر نواقض الاسلام عشرة ليس على سبيل الحصر لكنه على سبيل التمثيل ... (ابن عثیمین، محمد، اللقاء الشهري، ج ۴۸، ص ۲۶). لا يمكن أن نحصر الأشياء التي تخرج من الملة؛ لأنها كثيرة الأفراد. (ابن عثیمین، محمد، فتاوى نور على الدرب، ج ۱۴، ص ۳). نواقض الاسلام كثيرة وليس لها حصر. (بن باز، عبدالعزيز، فتاوى نور على الدرب، ج ۴، ص ۱۰۷).
۳. أما الاستغاثة بالأموات من الأنبياء وغيرهم فلا تجوز، بل هي من الشرك الأكبر. (دويش، أحمد، فتاوى اللجنة، ج ۱، ص ۱۰۶).
۴. والرسول إنما تطلب منه الشفاعة والدعاء في حال حياته ... أما بعد الموت وقبل البعث فلا يجوز، بل هو من الشرك. (همان، ج ۲۸، ص ۲۳۰).
۵. النذر لغير الله شرك أكبر. (همان، ج ۱، ص ۱۸۷).
۶. الذبح لغير الله تعالى شرك أكبر. (همان، ج ۱، ص ۲۰۵).
۷. طلب البركة من الموتى شرك أكبر. (همان، ج ۲۷، ص ۵۰).
۸. الطواف بالقبور حرام، وإن قصد التقرب إلى من فيها من الموتى فهو شرك أكبر يخرج من الإسلام. (همان، ج ۱، ص ۳۹۰).
۹. وادعاء علم الغيب من نواقض الاسلام. (همان، ج ۲۷، ص ۴۹).
۱۰. ترك الصلاة كفر أكبر وإن لم يجحد وجوبها. (همان، ج ۱، ص ۷۳۵).



غیر ما انزل الله،^۱ تحاکم به حاکم به غیر ما انزل الله^۲ و کافر ندانستن کفار^۳ از جمله متفردات مفتیان وهابی، در موضوع نواقض الاسلام می باشد.

نتیجه

نواقض الاسلام به عنوان یکی از اساسی ترین ارکان بنیان تکفیر در آئین وهابیت، به ابزاری برای پیشبرد تفکر تکفیری وهابیت تبدیل شده است. نگاه ابزاری وهابیت به موضوع نواقض الاسلام در پنج محور حذف شرط ضروری بودن ناقض، عدم توجه به نفس فعل مکلف، تفسیر به رای در مفاهیم مرتبط، ظاهرگرایی و قرار دادن نواقض الایمان در نواقض الاسلام، از جمله مواردی است که می توان به آن اشاره کرد. موارد مذکور نه تنها بیانگر تفاوت وهابیت با اهل سنت است، بلکه اشکالات اساسی بحث نواقض را نیز بیان می کند که می توان تفکر وهابیت را به وسیله آنها به چالش کشید.

۱. لکن إن استحل ذلك واعتقده جائزا فهو كفر أكبر. (همان، ج ۲، ص ۱۴۱).
 ۲. والتحاكم إلى غير الله معتقدا أن حكمهم أحسن من حكم الله أو مساو لحكم الله - كفر بالله. (همان، ج ۲، ص ۳۳۸).
 ۳. ومن لم يكفر من ثبت كفره فهو كافر. (همان، ج ۲، ص ۱۴۲).

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن تيميه، احمد، مجموع الفتاوى، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدينه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ١٤١٦ق.
٣. ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، فتح الباري شرح صحيح البخاري، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٧٩ق.
٤. ابن عبد الوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، تحقيق: صالح الفوزان و محمد بن صالح العقيلي، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بى تا.
٥. ابن قدامة، عبدالله بن أحمد، المغني لابن قدامة، قاهره: مكتبة القاهرة، ١٣٨٨ق.
٦. ابن مفلح، ابراهيم بن محمد (م٨٨٤ق)، المبدع في شرح المقنع، لبنان: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٧. ابن عبد الوهاب، محمد، مجموعة رسائل في التوحيد والإيمان، محقق: إسماعيل بن محمد الأنصاري، عربستان: جامعة الإمام محمد بن سعود، بى تا.
٨. ابن عثيمين، محمد، اللقاء الشهري، <http://audio.islamweb.net/audio/Fulltxt.php>
٩. ابن عثيمين، محمد، فتاوى نور على الدرب، عربستان: مؤسسة الشيخ محمد بن صالح بن عثيمين الخيرية، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
١٠. ابن عثيمين، محمد، مجموع فتاوى و رسائل، محقق: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان، رياض: دارالوطن - دارالثرى، ١٤١٣ق.
١١. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، فتاوى نور على الدرب، تحقيق: دكتور محمد بن سعد الشويعر، رياض: دارالوطن، ١٤١٢ق.
١٢. خليل، احمد بن محمد، شرح زاد المستقنع للخليل، مكتبه الشامله.
<http://shamela.ws/browse.php/book-96613/page-2726>
١٣. دويش، أحمد بن عبدالرزاق، فتاوى اللجنة الدائمة، عربستان: الرئاسة العامة للبحوث العلمية والإفتاء، رياض: دارالعاصمة، چاپ اول، ١٤١٦ق.
١٤. سبحاني، جعفر، الوهابية في الميزان، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ: سوم، ١٤٢٧ق.
١٥. سبحاني، جعفر، بحوث في الملل والنحل، قم: مؤسسة النشر الإسلامى - مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، بى تا.
١٦. شنقيطى، محمد بن محمد، شرح زاد المستقنع، سايت محمد بن سليمان بن احمد المسعود.
<http://almsauod.com/2015-11-18-08-22-59/2015-11-24-07-18-49>



۱۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، قاہرہ: مکتبۃ ابن تیمیہ، چاپ دوم، بی تا.
۱۸. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، تحقیق: أحمد محمد شاکر، بی جا: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۱۹. فولادوند، محمد مهدی، ترجمہ قرآن، تحقیق: ہیئت علمی دارالقرآن الکریم، تہران: چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۲۰. مقدسی، عبد الغنی بن عبد الواحد، تحریم القتل وتعظیمة، ریاض: مکتبۃ دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

دوفصلنامه علمی تخصصی سلفی پژوهی، سال دوم ♦ شماره ۳ ♦ بهار و تابستان ۱۳۹۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۲۰ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۱/۲۸ ♦ صفحات: ۶۹-۹۴

جریان مکتب قرآن کردستان؛ قرائتی نو در سلفی گری

پیام عبدالملکی *

مهدی فرمانیان **

چکیده

مکتب قرآن کردستان، حرکت جدیدی است که با ظهور فردی به نام «کاک احمد مفتی زاده» شروع شد و پس از او به صورت یک جریان درآمد. مفتی زاده افکار خاصی داشت که مریدان و شاگردانش مروج آن بوده اند. وی معتقد بود که در تمام جهان، هیچ کافری وجود ندارد و برخلاف تمامی ائمه اهل سنت، احادیث را مورد تشکیک قرار داده و ادعای از نو بررسی شدن آنها را داشت. باید گفت که در افکار او، ترویج سلفی گری، بی مذهبی و نفی تقلید به وضوح یافت می شود؛ در واقع نظریات مکتبی ها در مباحثی چون توحید و شرک، توسل، طلب شفاعت، سماع موتی، بنای بر قبور و... شباهت زیادی به عقاید سلفی ها دارد.

کلیدواژه ها: مکتب قرآن، کردستان، احمد مفتی زاده، سلفی گری، توحید و شرک.

* دانش آموخته مؤسسه کلام و دانش آموخته مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم السلام).

** دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

امروزه دنیای اسلام شاهد به وجود آمدن جریانات مختلفی است که هریک قرائتی متفاوت از دین ارائه می‌دهند. از مهمترین جریان‌هایی که در این زمان با آن روبرو هستیم، جریان سلفی‌گری است. این تفکر را ابن تیمیه در قرن هشتم بنا نهاد که در اثر گذر زمان دست‌خوش تغییراتی گردید. گروه‌های مختلفی نیز در زمان‌های گوناگون، با عقیده سلفیت سر برآورده‌اند که ریشه‌های آن را می‌توان در طول تاریخ مشاهده کرد. می‌توان گفت که گذشت زمان، باعث ایجاد افراط و تفریط‌های زیادی در برخی گروه‌های سلفی شده است.

یکی از جریان‌هایی که چند سالی است در استان‌های غربی ایران رشد نموده، جریان "مکتب‌قرآن" است؛ گرچه آنها در برخی زمینه‌ها با دیگر سلفی‌ها تفاوت‌های اساسی دارند، اما باورهای سلفیت در افکار آنان نیز یافت می‌شود.

این تفکر که به نام مکتب‌قرآن کردستان شناخته می‌شود، توسط شخصی به نام "احمد مفتی‌زاده" پایه‌ریزی شد و بعد از او، توسط شاگردانش ادامه پیدا کرده و اکنون در استان‌های کردستان و آذربایجان غربی طرفدارانی دارد. متأسفانه تا به حال، در زمینه تحلیل و بررسی جریان مکتب‌قرآن کردستان، کار چندانی صورت نگرفته است؛ اما در این مقاله سعی بر آن است که افکار سلفی مکتب‌قرآن کردستان، مورد بررسی قرار گیرد.

تاریخ مکتب‌قرآن

مکتب‌قرآن، تحت تاثیر فعالیت‌های فردی به نام "کاک‌احمد مفتی‌زاده" در استان کردستان به وجود آمد. مفتی‌زاده در سال ۱۳۴۱ ه.ش، به اتهام عضویت در حزب دموکرات به زندان افتاد. گویا او در زندان خواب‌هایی دیده که منشأ تغییرات اساسی فکری در وی گردیده است. او در زندان به این نتیجه می‌رسد که بزرگترین درد بشریت به طور عموم، دور شدن آنها از قرآن و

